



فصل بیست و پنجم

سلطنت دوم امیر شیرعلیخان ۱۲۸۵ھ ق - ۱۸۶۸ ع

تا ۱۲۹۶ھ ق ۱۸۷۸ ع

پس از شکست امیر محمد اعظم خان و سردار عبدالرحمن خان در شش کوا (اواخر رمضان ۱۲۸۵ھ ق (۷ ستمبر ۱۸۶۸ ع)) امیر شیرعلیخان بکابل داخل شده بار دوم بر تخت شاهی جلوس کرد درین موقع چون اکثر رقبای سلطنت ازین رفته بودند، امیر شیرعلیخان فرصت کافی برای پیش برد یلان های مدنی و عمرانی خود پیدا کرده، بفرک تاسیس یک سلطنت مترقی و اساسی افتاد و تا اندازه هم درین کار موفقیت حاصل کرده، بساموسسات جدید و عصری را در مملکت برای بار اول اساس گذاشت از قبیل تاسیس مکاتب ملکی و عسکری، نشر جریده، ایجاد فابریکهها، تشکیل حکومت مثل سائر دول متعین و توتیب عسکر منظم و انشاء شهرها و عمران بناها و غیره لیکن متأسفانه درین عرصه از یکطرف بانفاق خاندانی در نفیس فامیل خود که هجرت از سرانش باشد و از طرف دیگر بامشکلات سیاسی که زاده تصادم سیاست روس و انگلیس باشد مواجه گردیده، هر چند سعی کرد از سبب حدت مزاجی که داشت راه حل مسالمت کارانه برای این دو مشکل پیدا نتوانسته و نتیجه این شد که اساس سلطنت او از داخل با بغاوت سرکشاده سرانش مغتلب و با تجاوز بلا موجب انگلیس از خارج بهم خورد و این پادشاه منور در پایان یازده سال مجاهده بحال قابل تاسفی بتـرک تاج و تخت آبائی خویش مجبور و در حال بی سرو سامانی از غم هلاک شد.

بهر حال تاریخ افغانستان نسبت به این پادشاه از هر جهت احترام رانکه داشته و تخم هائی را که او پاشیده و تا امروز با وجود وقفه های کم و زیاد نمرده است، برای همیشه بنام او ثابت خواهد کرد.

پس از استقرار سلطنت و اینکه آخرین منبع خطر برای او که محمد سرور خان پسر امیر محمد اعظم خان بود و در تیزین موقع گرفته بود، قهرآ از آنجا خارج و از خاک افغانستان نیز بیرون شد، امیریک سیاست آشتی را نسبت به اعضای خاندان خویش و سائس سامورین

۲۸-۶-۲۵
 مطبوعه عمومي

و بزرگان که با او از در مخالفت پیش آمده بودند ، اتعاز کرده ، سردار محمد یوسف خان برادر خود و محمد زمان خان بن مهردل خان و دیگر سران را عفو کرد و نایب محمد علم خان که قبلاً در انترشکت اول امیر محمد اعظم خان از طرف امیر شیرعلیخان برای تأمین ولایات شمالی اعزام شده بود آن منطقه را از تصرف محمد اسحق خان پسر دیگر محمد اعظم خان خارج ساخته و نامبرده را از رود آمو بطرف بخارا متواری ساخت . و باینجه برای مرتبه نخست بعد از مرگ امیر دوست محمد خان ، افغانستان در تحت اثر يك پادشاه واحد قرار گرفته ، معاندی در صحنه مملکت بمقابل او پشاهده نمیرسید .

درین وقت بود که امیر شیرعلیخان شروع به اصلاحات داخلی نموده اگر چه از نظریات حضرت سید جمال الدین که بعد از فرار امیر محمد اعظم خان (که وزیر و مشیر او بود در کابل مانده بود) استفاده زیاد کرد لیکن از سبب علائق معتمدی که بین سید موصوف و امیر محمد اعظم خان موجود بود او را رسماً موقع مهمی در امور مملکت داری نداد تا آنکه سید موصوف بفکر خارج شدن از افغانستان افتاده بعد از تسلیم پیش نهادات و پلان اصلاحات خود ، وطن عزیز را ترک گفت (و دیگر تا زمان مرگ روی وطن را ندیده فقط خاک او پس از (۷۵) سال مهاجوری در دوره زمامداری اعلی حضرت المتوکل علی الله از استامبول به کابل نقل داده شد) از طرف دیگر اولین کار امیر مراجعه به دولت برطانیه بود تا ایندهمه که سلطنت او مستقر شده است شناسائی آن مملکت را حاصل دارد چنانچه روی این نظریه از جلوس خویش به دولت مزبور توسط نماینده اش عطا محمد خان سدوزائی بتاريخ ۱۲ شعبان ۱۲۸۵ هـ ق (۱۸۶۸ ع) اطلاع داد و با فراموش کردن رفتار گذشته ، آمادگی و آرزوی خود را برای دوام روابط دوستانه با دولت موصوف اظهار کرد .

دولت مزبور که در تمام مدت خان جنگی سیاست تماشاچین را کار فرما شده بود و هر نامدار را که بروی کار می آمد در همان محل اقتدار او حکمران وقت و منطقه تسلیم می کرد و در امور عادی با او روابط داشت و در مسائل عمومی مملکت با هیچیکی داخل مرادده نمی شد (۱) بعد از گرفتن این مکتوب بتاريخ ۲ نوامبر ۱۸۶۸ ع (شوال ۱۲۸۵ هـ ق) مراسله تبریک و شناسائی سلطنت امیر شیرعلی خان را بنام او ارسال کرد و ضمناً خواست نمود که نه تنها آرزو دارد روابط دوستانه رمان پدرش بین مملکتین دوام کنند بلکه می خواهد این روابط هنوز هم تقویه و تشدید یابد و تا حد امکان برطانیه سلطنت او را تقویه کند (۲) ولارد (لارنس) که درین وقت حاکم اعلای هندوستان بود امیر را دعوت آمدن به هندوستان نمود و ضمناً ۱۲ هزار تنگه و ۱۶۰۰۰ روپیه برسم پیشکش بتقریب جلوس او ارسال داشت . امیر شیرعلی خان که این غیر اوضاع را مشاهده کرد برای آنکه با دولت همسایه خود روابط خویش را روی يك اساس متین تر که متضمن استقلال افغانستان و احترام سلطنت آن باشد ، استوار کرده باشد ، قبول این هدایا را موکول بصورت گرفتن مناسبات حقیقی گذاشت درین ضمن (لارنس) از حکومت اعلای هند به لندن خواسته شده ولارد مابوعوض او به هندوستان اعزام گشت و این شخص در ضمن اطلاع رسیدن خود به هندوستان آرزوی حکومت خویش را برای تشدید روابط با امیر شیرعلی خان تجددید و امیر را دعوت

(۱) مکاتیب مربوط به افغانستان از نشریات پارلمان برطانیه ۱۸۷۸ ع صفحه ۱۴

(۲) دیوک آف آرچیل ، مسئله افغانستان صفحه ۲۶

آمدن بهند نمود، زیرا درین مرصه که بیشتر فت روسها در شمال افغانستان شکل محسوس بخود گرفته بود، دولت برطانیه فیصله کرده بود تا با افغانستان روابط دوستانه را از سر گرفته افغانستان را در پلان دفاعی هند شریک بسازد و روی این منظور بود که پس از انتظار فیصله سلطنت افغانستان که بکدام شخص تعلق می‌گیرد و کدام یکی برای این منظور مناسب تر است بالاخره با استقرار سلطنت امیرشیرعلی‌خان و از بین رفتن رقبای او بفرکر افتادند تا امیر موصوف را بدوستی خود دعوت کنند و سلطنت او را شناخته امدادهای هم در صورت قبول مطالبات شان با او بنمایند. در اینجا لازم است قدری مفصل تر راجع به اوضاع هندویشی سیاسی حکومت برطانیه و اوضاع روسیه در شرق از وقت مرگ امیر دوست محمد خان مزخوم تا پادشاهی دوم امیرشیر علی‌خان صحبت نمایم زیرا ازین وقت یک جریان تازه در سیاست انگلستان آغاز می‌یابد که عواقب آن به روابط افغان و انگلیس اثر می‌باشد.

در سال ۱۲۷۸ هـ ق (۱۸۶۲ م) که امیر دوست محمد خان بدروود حیات گفت و قضیه الحاق قطعی هرات نیز در همین سال خاتمه پیدا کرد یک دوره آرامش سیاسی برای انگلیس ها آغاز گردید چه پس از سالیان درازی ایران و روس از اقدامات برای انتزاع هرات از افغانستان عملاً منصرف شده و بریشانی که ازین اقدامات ایشان برای انگلیس نسبت به هدف و چشم داشت روس بطرف هند پیدا شده بود - بالفعل خاتمه یافت. اما بالعناقل با قضیه دیگری مواجه گردیدند که آن نفاق اولاده امیر موصوف بود - در بنوقت لارڈ لارنس یعنی همان سرجان لارنس سابق که با امیر دوست محمد خان معاهده کرده بود عهدت حکومت اعلی هندوستان را داشت. نامبرده در عین اینکه خلق و ذات و تمایلات شهزادگان را مراقبت می‌کرد در نظر داشت که سیاست عدم مداخله را کار فرما شود و از امداد هلنی بانعام شهزادگان ولو که مثل امیر شیرعلی‌خان در وقت بدروود بعهده خود داری کنند چنانچه روی همین نظریه بود که در سلطنت اول امیر شیر علی‌خان در حال شناسائی حکومت او از امداد مادی انگلکار و رزید و طبیعی این سیاست برای افغانستان و هند تمام شد زیرا امیر جدید را که پس از لشکرکشی های اخیر بدرش از حیث مالی و حربی نهی دست شده بود به ضمیمه مادی دچار و بالعناقل حریفان او را تشویق به اقدامات نمودم، بطوریکه دیوک آف آرجیل وزیر سابق هند در کتاب خود موسوم به مسئله افغانستان مینویسد در عین زمان لارڈ لارنس میخواست باین ذریعه تمام شهزادگان را وادار سازد تا بطرف برطانیه چشم داشته باشند و بدینگر طرف ها نگاه نکنند و این سیاست اگر چه ظاهر آ منوط به ملاحظات محلی بود لیکن در باطن از اثر پیشرفت روس جانب آسیای مرکزی و احتمال اینکه روس مثل گذشته ایران را برای اجرای مقاصد خود آله دست خویش قرار دهد - انگاز شده بود و این ساده ترین راه برای جلوگیری از این احتمال بود (۱) و در همین لحاظ بود که در سال ۱۸۶۷ م ۱۲۸۴ هـ ق انگلیس ها بامیر شیرعلیخان در هرات اخطار دادند که اگر طرف ایران تمایلی نشان بدهد قرار داریکه با او دارند تسخیر و رقبای او علناً با اسلحه و پول تقویت خواهند شد.

در عین زمان طوریکه اشاره کردیم این سیاست انگلیس از تمایلات شخصی هم میرا نبود چنانچه ثابت است که امیر محمد افضل خان و امیر محمد اعظم خان را بر امیر شیرعلیخان ترجیح میدادند چنانکه

(۱) دیوک آف آرجیل - مسئله افغانستان صفحه ۲۱.

یکزمان شاهشجاع را برامیر دوست محمد خان ترجیح داده و تصور کرده بودند که او برای اداره افغانستان بموافقت سیاست و مقتضیات ایشان مناسب تر خواهد بود لیکن بعدها در اثر تجربه به قسم این نظریه خود پی برده دوباره به امیر دوست محمد خان راضی شدند در مورد امیر شیرعلیخان نیز وضعیت تقریباً بهمان قرار شد. دلچسپی انگلیسها به امیر محمد اعظم خان و امیر محمد افضل خان اولتر از همه از این معلوم میشود که در زمانیکه امیر شیرعلیخان ولیعهد رسمی مملکت بود و در هرات بر تخت پدر نشست لازم بود که مطابق بروح قرارداد های که انگلیس باید بر متوفی او داشت فوراً امیر شیرعلیخان را پادشاه افغانستان شناخته و از حیث پول و اسلحه با او امداد مینمود و لااقل همین امداد را که در سلطنت دوم برایش فرستاد در سلطنت اول بار تسلیم میداد و ندای او را بی جواب نمیکذاشت و مخالفین را طور غیر مستقیم تشجیع نمیکرد. علاوه برین دلچسپی انگلیس به امیر محمد اعظم خان و امیر محمد افضل خان ازین نیز واضح میشود که زمانی امیر محمد اعظم خان بحیث یک باغی بمقابل امیر شیرعلیخان که دولت برطانیه او را پادشاه افغانستان هم تسلیم کرده بود قیام نموده و شکست خورد و به خاک انگلیس پناه برد انگلیس بجای آنکه او را مطابق روح قرار داد هائی که با امیر دوست محمد خان داشت و دوستان او را دوست خود و دشمنان او را دشمن خویش شناخته بود (۱) بخاک خود راه ندهد و یا اگر راه داده بود نظر بند سازد و از منطقه سرحد دور نگه دارد (مثلیکه خود امیر دوست محمد خان را در عصر شاهشجاع به کلمکت و پسرش غلام حیدر خان را در بمبئی فرستاده بود) برای محمد اعظم خان برسم مهمانی روزانه یکصد گله دار مقرر کرد و زمانیکه باردیگر به دعوت سردار عبدالرحمن خان برادر زاده خود به ایران اخلاص سلطنت امیر شیرعلیخان ازراولپندی (در حاشیه سرحد) حرکت کرد مانع اونشد و گذاشت که بخاطر جمعی برای تخریب سلطنت پادشاهی که دولت برطانیه توسط نماینده خود سلطنت او را برسمیت شناخته بود آزادانه داخل اقدامات شود و همین تشویقات غیر مستقیم و مساعدت های معنوی دولت برطانیه بود که به خاتمه سلطنت امیر شیرعلیخان که به انگلیس در سلطنت اول خویش هیچیک نقص نرسانده بلکه خاتمه سلطنت محمد خان مهمند را بخاطر دولت مزبور و برای اثبات حسن نیت خود و پابندی کامل خویش به قراردادهای پدر و قهرراً خاموش ساخته بود منجر گردید. بالاخره دلیل دیگر علاقه مندی انگلیس با امیر محمد افضل خان و امیر محمد اعظم خان اینست که در موقع جلوس امیر محمد افضل خان دولت برطانیه آن تهنیت را که بایست در موقع جلوس امیر شیرعلیخان بحیث ولیعهد رسمی سلطنت افغانستان میگفت در مکتوب شناسائی سلطنت او اظهار و از اتفاق خاندان جلیل بار کزائی به امیر موصوف ابراز تاسف کرده بود مثل اینکه حقیقتاً ولیعهد امیر محمد افضل خان بوده و شیرعلیخان حقوق او را غصب کرده باشد و فقط درین فرصت باجاوس امیر محمد افضل خان وصیت امیر دوست محمد خان مرحوم عملی شده باشد.

بهر حال دولت برطانیه بزودی از این نظریه خویش از روی تجربه منصرف شده و بالاخره باجاوس ثانوی امیر شیرعلیخان که بدون هیچیک امداد خارجی و در حالیکه رقبای او بیشتر طرف توجه دولت برطانیه بوده اند موفق به احراز سلطنت شده و باینقسم لیاقت و محبوبیت

(۱) ملاحظه شود معاهده ۱۸۵۵ء بین امیر دوست محمد خان و دولت برطانیه .

خود هر دورا نسبت به امیر محمد افضل خان و امیر محمد اعظم خان اثبات کرده امیر موصوف را از هر حیث پادشاه مستحق و قانونی افغانستان شناخت و این قسم سیاست شناسانی حکمران بالفعل (دی فکتو) بجای حکمران بالاسنحاق (دی ژوری) پس از از پنجسال از طرف حکومت هند خانه یافت . اما درین تنبیر یک عامل خارجی دیگر هم تا اندازه دخیل بود و آن مسئله پیشروی روس در آسیای جنوبی بود که مدتی با انصراف روس و ایران از هرات شکل جدی خود را برای انگلیس از دست داده و بعد از سال ۱۸۶۷ ع (۱۲۸۴ ه ق) دو باره جلب توجه دولت مزبور را نمود . در همین سنه وقتی که امیر شیرعلیخان در هرات بود فراریکه بیان کردیم حکومت هند از این قسمت پریشان شده و از ترس آنکه مبادا امیر موصوف برای احراز کامیابی پس از ناکامی های متواتر دست بدامن ایران و روس بزند ، امیر موصوف را تهدید کرد که اگر چنانچه جانب ایران تمایلی نشان بدهد دولت برطانیه قرار داد خود را با او لغو و با مضالفتش امداد علنی و عملی خواهد کرد تا حکمرانی او را حتی در هرات هم خانه بدهد (در اینجا این نکته قابل دقت است که با وجود اینکه برطانیه در اثر اصرار و ابرام دور و دراز امیر دوست محمدخان بالاخره در سال آخر سلطنت او به الحاق هرات به سلطنت مرکزی افغانستان موافقه کرده بود . لیکن باز هم آرزوی قلبی حکومت موصوف این بود که هرات یک حکومت جداگانه داشته و سر نوشت علیحده را مطابق مأمول برطانیه تعقیب نماید . و از همین حیث بود که در حالیکه امیر محمد افضل خان و امیر محمد اعظم خان را پادشاه کابل و سایر نقاط افغانستان تسلیم میکرد ، امیر شیرعلیخان را هم در هرات بحیث حکمران (بالفعل) شناخته و با او نیز روابط و قرار داری داشته است) بهرحال ازین تاریخ حکومت هند نسبت به تجدید تحریکات روس و ایران بار دیگر به خوف افتاده و در اواخر سال ۱۸۶۷ ع (۱۲۸۴ ه ق) لاردرانس حاکم اعلائی هندوستان توجه حکومت برطانیه را بسوی پیشروی روس جانب هند جلب کرد لیکن سر ستیفر دنارت کونت وزیر هند بتاریخ ۲۶ دسمبر سال مزبور جواب داد که درین نقطه حکومت برطانیه هیچیک دلیل اندیشه یار قیامت را احساس نمیکند بلکه پیشرفت روسیه را در جنوب آسیا یک امر طبیعی میدانند (۱) اما با وجود این اطمینان صریح باز هم حکومت هند که مسئولیت منطقی مهم دارد ، ازینطرف خاطر خود را جمع ساخته بلکه ب فکر می افتد تا در مورد حکمرانان افغانستان سیاست سابق خود را که هر قسم احتمالات از آن انتظار میرود ، ترک و یک سیاست واضح - ج را کار فرما شد . مرکزیت حکومت و تقویت آن را نه ب العین خود فرار دهد . چنانچه برای این منظور جلوس نانی امیر شیرعلیخان و از بین رفتن رقبای او زمینه را آماده تر ساخته ، همان است که به مجرد مراجعه امیر موصوف که تنها سلطنت خویش را به دولت برطانیه با دوام دوستی سابق ابلاغ میداد - لاردرانس برخلاف دفعه قبل ، خودش برای دراز کردن دست دوستی و عرضة امداد با امیر موصوف سبقت میورزد و در مکاتب خود علاوه میکند که نه تنها برای دوام دوستی سابق آرزو مند است بلکه میخواهد سلطنت امیر را حتی المقدور تقویه نماید

(۱) دیوک آف ارجیل ، قضیه افغانستان صفحه ۲۴ و ما بعد

نوت ، این کتاب بعضی جا بنام مسئله هند و بعضی جا بنام قضیه هند ذکر شده در حقیقت همان یک کتاب است که از این پس در اکثر حصص بقسم مأخذ معتبره آن اشاره شده است .

دسیس برای اثبات این نظریه خویش اسلحه و پول تقد که طرف احتیاج امیر می باشد خودسرانه ارسال میدارد و در زمانیکه امیر در قبول آن نظر به اینکه چنین تغییر سیاست را اصلاً منتظر نیست و آنرا به کدام اوضاع تازه حمل مینماید، تامل بفرج میدهد (۱) حاکم اعلای جدید که عوض لاردرانس به هند میرسد ولارد مایو می باشد، قدم دیگری برای جلب امیر گذاشته او را دعوت آمدن بهند بجهت مهمان دولت برطانیه میدهد و مینویسد که تمام مسائل مربوط به مملکتین درین ملاقات بین او که نماینده مملکت برطانیه است و امیر موصوف مورد بحث قرار گرفته و دوستی دیرینه تجدید و تشدید خواهد یافت.

اما در همین وقت یعنی دو ماه پیش از ارسال اسلحه و وجه نقد برای امیر شیر علیخان یا عبارت دیگر مقارن جلوس و مکاتبه امیر موصوف با دولت برطانیه یک واقعه تازه در عالم سیاست برطانیه در شرق اتفاق می افتد که اگر چه اوائل چندان جالب توجه و حائز تاثیر تلقی نمیشود لیکن چون بعد هایک جریان تازه در روش سیاسی دولت مزبور در مورد افغانستان افتتاح مینماید، قابل دقت مخصوص بشمار میرود. و آن نوبه مبعر سر هنری را ولسن نماینده سیاسی سابق برطانیه مقیم قندهار (زمان سلطنت دوم شاه شجاع) میباشد که بعدها در قطار سیاسیون و علمای برطانیه شهرت بسزائی کسب نموده خطوط مبغی بیستون را در ایران خوانده مبتکر سیاست مشهور و مشهور پیشقدمی (فارورد پالسی) شناخته شده است تا امیر ده درین فرصت که هنوز حکومت هند با امیر شیر علیخان داخل کدام قرار داد تازه نشده و صرف آنرا ده گوی خود را برای تشدید و توسعه روابط با امیر موصوف و ارسال و امداد عملی با او برای تقویت سلطنتش اظهار نموده بود یادداشتی متضمن ۴ نکته به وزارت هند در لندن تقدیم کرد که مطالب عمده آن نظریه پیشرفت روس ضرورت اتخاذ برخی احتیاطها را تشکیل میداد و حسب ذیل بود:

۱- امیر شیر علیخان را شناخته با او کمک پول و اسلحه بعمل آورده شود تا مقابل نماینده برطانیه که انگلیس نژاد باشد در کابل بر امیر قبولانده شود تا قضایا را از نزدیک مراقبت نماید و همکاری بین مملکتین در مسائل سیاست خارجی قائم تر گردد.

۲- تجدید نفوذ از دست رفته در طهران.

۳- تکمیل خط آهن مسکری هند تا سرحد.

۴- اشغال کوپته بشرطیکه با موافقه شاه و روسای افغانستان حاصل شود و قبائل هم آن را برای خود تهدید تلقی نکنند و الا این پیشرفت کوچک به خرابی روابط نمی ارزد (۲)

این یادداشت اگر چه در ۲۰ ماه جولائی ۱۸۶۸ ع (۱۲۸۶ ه ق) به وزارت هند تقدیم شده بود، لیکن وزیر هند آنرا در ۲۱ اگست سال مذکور بدون هیچیک تبصره و یا نظر به از طرف خود و با حکومت برطانیه به حکومت هند ارسال داشت و بزائیلی (بعد هالارد بیگانسفیلد) کسه در بین وقت رئیس حزب محافظه کار روس در اعظم برطانیه بود نسبت به پیشروی تدبیری روس هیچصدائی بلند نکرد و به اطمینان (کور کاتچف) وزیر خارجه روسیه که

(۱) کتاب فوق الذکر هابا را از طرف امیر بانشر (در صفحه ۲۶ خود) قید کرده می نویسد که امیر در مکتوب رسید آن وصول آنرا بجهت وسيله تکمیل کامیابی خود قید کرده - لیکن مؤلفین شرقی از روی روایات عصر امیر موصوف تامل امیر را عموماً ذکر میکنند.

(۲) کتاب قبل الذکر صفحه ۲۷ - ۳۱

عملیات آسیای جنوبی را برای متحد ساختن مملکت روس بدون فکر کدام نقشه مغالطه
دول دیگروانمود کرده بود قانم شده و بنا بر این یاد داشت را وانسن را صرف به بحث يك نظریه
مجرد جهت مطالعه حکومت هند فرستاد .

امادرین وقت کابینه تبدیل شد کسپ دستون با حزب لیبرل روی کار آمد درینجا باید تذکار
شود که پیشرفت روسیه از سال ۱۸۶۴ ع (۱۲۸۱ هـ ق) ۱۸۶۸ ع (۱۲۸۶ هـ ق) بیشتر کسب
سرعت نموده بوده چنانچه در سال ۱۸۶۵ ع (۱۲۸۲ هـ ق) تاشکند و در سال بعد (۱۸۶۶ ع -
۱۲۸۳ هـ ق) خجند را گرفته فوّه خان خود را در هم شکسته و در سال ۱۸۶۷ ع (۱۲۸۴ هـ ق)
بر بخارا حمله کرد و نایب السلطنه کی ترکستان را که مرکز آن تاشکند مقرر شد - اساسی نمود
و بالاخره در سال ۱۸۶۸ ع - (۱۲۸۵ - ۸۶ هـ ق) سمرقند را اشغال و کنترل کامل بخارا بدست
آورد اما در اول وهله یعنی در نوامبر ۱۸۶۴ ع (۱۲۸۱ هـ ق) ذریعه متحد المالیه علت این پیشرفت
خود را تا مین متصرفات خویش معرفی و توضیح کرد که اگر چه ساحه و پیشرفت در آسیای مرکزی
از غدیر کول تا (سردریا) میباشد ولی متوقف ساختن آن بسته به وضعیت اهالی آن قسمت ها خواهد بود (۱)
گویا در ضمن همین عرصه ۵ سال هرج و مرج افغانستان بود که روسیه از هرات منصرف و بالمقابل
پیشرفت خود را در آسیای جنوبی سرعت بخشید و در وسط این عرصه بود که حکومت هند توجه حکومت
مرکزی لندن را بطرف پیشروی مزبور جلب کرد و حکومت لندن نظریه داد که این پیشروی
قابل اندیشه نیست و یک امر طبیعی است و در آخر وانسن پیشنهاد خود را تقدیم نمود و در یورمز بورم
بیش از یک پرسش دولت برطانیه را که از دولت روس نسبت به مقصد این پیشرفت سوال نموده
ایجاب نمود و اطمینان معجل روس سبب ایقان لندن گردید .

با وجود این زمانیکه یاد داشت را وانسن به هندرسبید ، بتاريخ ۴ جنوری ۱۸۶۹ ع (۱۲۸۶ هـ ق)
از طرف حاکم اعلاى هندوستان جواب رد داده باشد ولار د مایو متذکر گردید که مامورین هند
طرفدار لشکر کشی و پیش بردن مراکز موجوده خود نمیشاند و این اقدام از نظر حربی و سیاسی
و مالی فعلاً معقول نیست - امیر نماینده انگلیس را قبول نمیکند و دوستی مملکتین برهم میشود .
بهتراست با ایران نزدیک شده و باز روسیه داخل مداخله کرده شوند - چنانچه در همین وقت باروسیه داخل
مداخله شده و نتایج خوبی هم در قسمت تعیین مناطق نفوذ حاصل کردند (۲)

از طرف دیگر لار د مایو که در ماه مارچ ۱۸۶۹ ع (۱۲۸۶ هـ ق) از هزم امیر شیر علی - بیخان
برای آمدن به هند حتمی رفتن به کابلکته برای ملاقات خود توسط ملکود نائب گورنر پنجسب
شنید (۳) بتاريخ ۱۰ مارچ به وزیر هند مکتوبی نسبت به طرز عملی که در کنفرانس (که محل انعقاد
آن از طرف لار د مایو شهر امباله تعیین شد) بمقابل امیر شیر علی بیخان اتخاذ کنند ، نوشته و در آن
نظریه داد که او طرفدار است تا دولت برطانیه خود را از تعهدات دائمی خلاص کرده و عده معاش

(۱) دیوک آف آرجیل ، قضیه افغانستان صفحه (۸۳)

(۲) کتاب قبل الذکر صفحه ۳۵

(۳) کتاب قبل الذکر صفحه (۳۶) مؤلف این کتاب خواهش ملاقات حاکم اعلاى هند را
در کابلکته از طرف امیر شیر علی بیخان میداند در حالیکه دیگر مولفین غربی و مورخین شرقی آرزوی
ملاقات را از اول تا آخر از طرف برطانیه میدانند و نظریه نشریعات ما نظریه ثانوی نیز دیک
تر به یقین معلوم میشود .

مستمری نهد و حتی هیچیک فراردادی که تعهدات دائمی و حتمی را ایجاب کنند بمیان نیاورد بلکه فکر او اینست تا به امیر شیرعلیخان نشان بدهد که برطانیه آرزو دارد یک حکومت قوی در افغانستان بدون مداخله غیر برقرار باشد و ما آرزوی مداخله را از هیچ زحمتی نداریم و در کابل نماینده انگلیس نژاد نمیخواهیم و نه در سلطنت او نفوذ سیاسی را طالبیم (۱) این بود مجمل اوضاع سیاسی انگلیس و روس بعد از مرگ امیر دوست محمدخان تا کنفرانس امباله و خط مشی که حکومت برطانیه در مورد این کنفرانس و رفتن امیر شیرعلیخان اتخاذ کرده بود که باید خوبتر به یاد خوانند کسان این اثر که بعدها محتاج مراجعه به الفاظ و روح این گفته مهاو نوشته‌های رسمی میشوند ، باقی بماند .

فصل بیست و ششم

کنفرانس امباله و نتایج آن
(۱۸۶۹ ع - ۱۲۸۶ ق)

مد از آنکه ترتیبات سفر امیر شیرعلیخان بطرف هندوستان از طرف انگلیس ها تکمیل گردید تاریخ آن توسط نماینده برطانیه در کابل به امیر اطلاع داده شد و لارده مایو به مامورین انگلیس و شهزادگان هند امر داد تا ترتیبات پذیرائی امیر را طوری اتخاذ کنند که بین دو نفر مساوی الحیثیت لازم است و به دنیا طوری نشان بدهند که امیر حقیقتاً حکمران یک مملکت مستقل است نه زیران و این تشریفات طوری باشد که در تاریخ هند سابقه نداشته باشد (۲) لارده مایو سکها را هم تشویق به پذیرائی کرده بود .

ازین طرف امیر شیرعلیخان شهزاده محمد یحیی خان را یکجا بل ناپا اسلطنه مقرر کرد و خود بمعیت پنجهزار عسکر و سید نور محمد شاه فوشنجی وزیر خود و شهزاده عبداللہ خان که درین وقت ۷ ساله بود و امیر آرزو داشت ولیعهدی او را به دولت برطانیه بشناساند (و این نظریه از تجربه که در حق خود دیده بود بمیان آمده بود) و عده از رجال دربار چون شاقسی شیردل خان و خوشدل خان و نائب سالار حسین علی خان و ارسلان خان و عصمت اللہ خان و میرزا محمد نئی خان دبیر و غیره (که بعدها کابینه او را تشکیل دادند) در اواخر ۱۲۸۵ ق - (اوائل ۱۸۶۹ ع) بطرف پشاور حرکت کرد . در پشاور از طرف انگلیس هایندی شانداری بعمل آمد . امیر عساکر خود را در پشاور گذاشته با چند صد حاضر باشان و خدمه و اهل دربار به سواری کالسکه جانب امباله روانه شد سران انگلیس و اکثر راجگان در عرض راه امیر پذیرائی های شانداری بعمل آوردند . در امباله نیز پذیرائی شانداری که تا آنوقت نسبت به هیچیک یادشاه افغانستان بلکه شرفی بعمل نیامده بود ، از طرف دولت برطانیه اجرا شد . کنفرانس بتاریخ ۲۷ مارچ ۱۸۶۸ ع (جمادی الثانی ۱۲۸۵ ق) آغاز یافت در آن از طرف انگلیس لارده مایو و کامر اعلائی هندوستان بحیث نماینده ملکه و بکتور یاشه‌نشاہ انگلیس و بمعیت اولارده نیپر قومندان عمومی عساکر هندو (سین کور) وزیر خارجه هندو از طرف افغانستان امیر شیرعلیخان شخصاً بمعیت سید نور محمد شاه قندهاری وزیر خود اشتراک ورزیده بودند در مجلس اول امیر شیرعلیخان آغاز به صحبت نموده گفت . (باقی دارد) (سید قاسم رشنیا)

(۱) کتاب فوق الذکر صفحه (۴۰)

(۲) د . د . (۴۱)